

## بررسی کیفیت رهبری پیامبر اسلام

از نظر جامعه‌شناسی سیاسی نخستین سؤالی که پیرامون مسئله رهبری در اسلام و تشیع پیش می‌آید آن است که «حضرت محمد بن عبدالله (ص) چگونه رهبری است؟» چرا که -لا اقل در سطح نظری- کار مسلمانان نسخه‌برداری از تعالیم آن حضرت و «تقلید»، دوره‌ای از اسلام است که در سایه فعالیت‌های او بخود شکل گرفته. اما این سؤال در واقع خود مبتنی بر چند پیش‌فرض تلویحی است. بعبارت دیگر این سؤال آنجا مطرح می‌شود که نخست بطور کلی انواع رهبری و رهبران را مطالعه کرده باشیم و سپس سعی کنیم که در قالب الگوی خود به فهم یک مورد مشخص، که در اینجا رهبری پیامبر اسلام است، پردازیم. پس برای ورود به مطلب از طرح طبقه‌بندی‌های موجود در جامعه‌شناسی

سیاسی گریزی نیست. مهم‌ترین کسی که در این نوع جامعه‌شناسی به مسئله رهبری پرداخته است ماکس وبر آلمانی‌ست، اما در جامعه‌شناسی سیاسی و بخصوص در آثار ماکس وبر محور تفکر در مورد رهبری فی الواقع مسئله «تسلط» افراد است بر جامعه، و ماکس وبر این تسلط را چنین تعریف می‌کند:

«امکان قبول‌اندن اراده فردی بر رفتار سایرین»<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه در این تعریف آن است که از یکسو به تسلط «فرد» بر جامعه نظر دارد - یعنی همانی که در اسلام و بخصوص در تشیع مطرح است - و از سوی دیگر این تسلط را در شکلی بسیار محدود مطالعه می‌کند. ماکس وبر می‌نویسد:

«ما اصطلاح تسلط را صرفاً بشکلی بسیار محدود بکار می‌بریم، در این شکل انواع موقعیت‌هایی که در آن منشاء قدرت رابطه آزادانه طرف‌های درگیر در مسئله است - مثلاً نظیر روابط موجود در بازار و اقتصاد آزاد - مورد نظر نیست. در کار ما تسلط بمعنی قدرت رهبری آمرانه گرفته شده است.»<sup>۲</sup> این تعریف نیز نه تنها اندیشه وبر را به حکومت در اسلام و تشیع نزدیک می‌کند، بلکه اساساً بین آن و طرز حکومت در مشرق زمین و بخصوص آسیا اشتراکات متعدد فراهم می‌آورد.

شاید ارتباط دادن «قدرت رهبری آمرانه» با اسلام و تشیع در زمانه ما، که زمانه گرایش به حکومت دموکراسی‌ست، تا حدی زنده به نظر رسد. اما این ارتباط وجود دارد. در اسلام پیامبر را کسی

«انتخاب» نمی‌کند و او بر اساس قانون اساسی مصوب مردم حکم نمی‌راند. و در تشیع «امام» نیز چنین است.

اما این طرز تلقی از آمرانه بودن حکومت پیامبر یا امام با طرز تلقی نسبت به حکومت آمرانه دیگر رهبران جوامع اسلامی، مثلاً سلاطین غزنوی یا آل بویه، فرق دارد. تفاوت اساسی موجود بین این دو نوع حکومت آمرانه را مفهوم دیگری مشخص می‌کند که در اصطلاح جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر «مشروعیت تسلط و حکومت» خوانده می‌شود. از نظر وبر هر حکومت و تسلطی، اگر بخواهد مورد پذیرش جامعه باشد، باید از «مشروعیت و حقانیتی» برخوردار باشد. و بخش عمده‌ای از جامعه‌شناسی سیاسی او متوجه یافتن منابع این مشروعیت است و او انواع تسلط و حکومت را بر اساس انواع منابع مشروعیت آنان دسته‌بندی می‌کند. بقول یکی از شارحین آثار وبر «مشروعیت یک نظم مسلط صرفاً امری فلسفی نیست. اعتقاد به آن می‌تواند موجب ثبات رابطه حکومت آمرانه با مردم باشد... همچون همه کسانی که بر دیگران نفوذ دارند، مردان قدرت نیز می‌خواهند تا قدرتشان مشروع و تسلطشان بر حق شناخته شود و تبعیت دیگران از آنان امری طبیعی به حساب آید.»<sup>۱</sup>

جوامعی که در جهان نو با مفهوم قوانین اساسی آشنا شدند میدانند که اکنون مشروعیت حکومت عبارت است از «قانونیت حکومت». به عبارت دیگر امروزه منشاء مشروعیت قدرت تسلط و حکومت «قانون» است و قانون خود نشانه اراده مردم محسوب می‌شود. این آشکارا

1- WME-942/WML-328

2- WME-946

تصوری جدید از منشاء مشروعیت است و جوامع تا بدین جا راه درازی را طی کرده‌اند. در این موارد کثراً حتی نمی‌توان از تسلط فرد سخن گفت، چرا که قانون و مسئله انتخابات قدرت را نه به یک فرد که به گروهی از افراد منتخب می‌سپارد و به حکومت آنان مشروعیت می‌بخشد. پس به هر دو لحاظ ما در این مقال به این نوع مشروعیت نظر نداریم، بلکه متوجه آن نوع مشروعیتی هستیم که منشاء آن قانون مصوب مردم معین نباشد و در عین حال به حکومت آمرانه یک فرد معین مربوط گردد.

برای این نوع حکومت و قدرت ما کس و بردن نوع منشاء مشروعیت می‌جوید. او نخست در این بحث می‌کند که در اکثر موارد مشروعیت قدرت‌های فردی ناشی از تقدس «سنت» است. مراد او از سنت بسادگی همه آن چیزهایی است که بشکل عادت‌های همیشگی اطاعت از افراد معینی را به اعضای جامعه توصیه می‌کنند.<sup>۱</sup> او دومین منشاء مشروعیت قدرت فردی در دوران پیش از پیدایش مفهوم قوانین اساسی را «کاریزما»<sup>۲</sup> می‌خواند.

در اصطلاح کلیسای مسیحی «کاریزما» عبارتست از لطفی که از جانب خداوند به قدیسان میشود و در نتیجه‌اش آنان در مرتبه‌ای بالاتر از آدمیان عادی قرار می‌گیرند.<sup>۳</sup> ماکس وبر این اصطلاح را در جامعه‌شناسی سیاسی و دینی خود توسعه بخشیده و از آن بعنوان خاصیتی یاد می‌کند که موجب میشود یکی از افراد جامعه در باور خود و نیز در باور

1- WME-954

2- charisma

3- WJS-329

سایرین صاحب قدرت‌های خارق‌العاده باشد. از نظر او «کاریزما» از نخستین پدیده‌هایی است که در ذهن انسان ظهور می‌کند و جهان‌بینی امروزی بشر تنها در مقایسه با جهان‌بینی معتقد بوجود «کاریزما» است که می‌تواند به معنی حقیقی خود و قوف یابد.

و بر در این مورد می‌نویسد: «تنها ما که بر اساس طرز تلقی‌های جدید از طبیعت به قضاوت می‌پردازیم می‌توانیم بطور عینی آنچه را در فراگرد علیت صحیح است از آنچه نادرست بحساب می‌آید تفکیک کرده و آنچه را از نظر قانون علیت نادرست است غیر منطقی بنامیم. حال آنکه از نقطه نظر کسیکه به نیروهای ماوراءالطبیعی اعتقاد دارد این تفکیک کلاً بصورت دیگری انجام میشود. او در واقع به کمتر یا بیشتر «عادی بودن» پدیده‌ها کار دارد. مثلاً البته برای او هر تکه سنگی نمی‌تواند واجد قدرت‌های غیر عادی باشد. بهمین ترتیب هر کس نیز قابلیت آن را ندارد که در «حال» فرورود. داشتن این حال فی الواقع شرط اولیه بدست آوردن نیروهای خاص نظیر هواشناسی، پیشگویی، معالجه مرضاء، و ارتباط گرفتن با سایر افراد از راه دور است. ما این قدرت را که در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف نام‌های گوناگونی دارد کاریزما می‌خوانیم.»<sup>۱</sup>

بهر حال و در همه زمان‌ها مهمترین خاصیت کاریزما آن بوده است که شخص واجد آن میتواند بین جهان نادیدنی و جهان انسانی، مابین انسان و خدا، یا خدایان، بصورت واسطه‌ای عمل کند. چنین شخصی خود بخود و بنابه تعریف در جامعه بعنوان آدمی واجد صفات و قدرت-

1- WMS-2

تصوری جدید از منشاء مشروعیت است و جوامع تا بدین جا راه درازی را طی کرده‌اند. در این موارد کثراً حتی نمی‌توان از تسلط فرد سخن گفت، چرا که قانون و مسئله انتخابات قدرت را نه به یک فرد که به گروهی از افراد منتخب می‌سپارد و به حکومت آنان مشروعیت می‌بخشد. پس به هر دو لحاظ ما در این مقال به این نوع مشروعیت نظر نداریم، بلکه متوجه آن نوع مشروعیتی هستیم که منشاء آن قانون مصوب مردم معین نباشد و در عین حال به حکومت آمرانه یک فرد معین مربوط گردد.

برای این نوع حکومت و قدرت ما کس و بردن نوع منشاء مشروعیت می‌جوئیم. او نخست در این بحث می‌کند که در اکثر موارد مشروعیت قدرت‌های فردی ناشی از تقدس «سنت» است. مراد او از سنت بسادگی همه آن چیزهایی است که بشکل عادت‌ها و همیشگی اطاعت از افراد معینی را به اعضاء جامعه توصیه می‌کنند.<sup>۱</sup> او دومین منشاء مشروعیت قدرت فردی در دوران پیش از پیدایش مفهوم قوانین اساسی را «کاریزما»<sup>۲</sup> می‌خواند.

در اصطلاح کلیسای مسیحی «کاریزما» عبارتست از لطفی که از جانب خداوند به قديسان میشود و در نتیجه اش آنان در مرتبه‌ای بالاتر از آدمیان عادی قرار می‌گیرند.<sup>۳</sup> ماکس وبر این اصطلاح را در جامعه‌شناسی سیاسی و دینی خود توسعه بخشیده و از آن بعنوان خاصیتی یاد می‌کند که موجب میشود یکی از افراد جامعه در باور خود و نیز در باور

1- WME-954

2- charisma

3- WJS-329

سایرین صاحب قدرت‌های خارق‌العاده باشد. از نظر او «کاریزما» از نخستین پدیده‌های آیینی است که در ذهن انسان ظهور می‌کند و جهان‌بینی امروزی بشر تنها در مقایسه با جهان‌بینی معتقد بوجود «کاریزما» است که می‌تواند به معنی حقیقی خود وقوف یابد.

و بر در این مورد می‌نویسد: «تنها ما که بر اساس طرز تلقی‌های جدید از طبیعت به قضاوت می‌پردازیم می‌توانیم بطور عینی آنچه را در فراگرد علیت صحیح است از آنچه نادرست بحساب می‌آید تفکیک کرده و آنچه را از نظر قانون علیت نادرست است غیر منطقی بنامیم. حال آنکه از نقطه نظر کسیکه به نیروهای ماوراءالطبیعی اعتقاد دارد این تفکیک کلاً بصورت دیگری انجام میشود. او در واقع به کمتر یا بیشتر «عادی بودن» پدیده‌ها کار دارد. مثلاً البته برای او هر تکه سنگی نمی‌تواند واجد قدرت‌های غیر عادی باشد. بهمین ترتیب هر کس نیز قابلیت آنرا ندارد که در «حال» فرو رود. داشتن این حال فی الواقع شرط اولیه بدست آوردن نیروهای خاص نظیر هواشناسی، پیشگویی، معالجه مرضاء، و ارتباط گرفتن با سایر افراد از راه دور است. ما این قدرت را که در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف نام‌های گوناگونی دارد کاریزما می‌خوانیم.»<sup>۱</sup>

بهر حال و در همه زمان‌ها مهمترین خاصیت کاریزما آن بوده است که شخص واجد آن میتواند بین جهان نادیدنی و جهان انسانی، مابین انسان و خدا، یا خدايان، بصورت واسطه‌ای عمل کند. چنین شخصی خود بخود و بنا به تعریف در جامعه بعنوان آدمی واجد صفات و قدرت-

1- WMS-2

های خارق‌العاده از دیگران مشخص می‌شده و با خصوصیات خود در واقع بر دیگران تسلط می‌یافته‌است. آشکار است که تسلط او بر سایر افراد جامعه را نه قانون مشروعیت می‌بخشیده و نه سنت. این مشروعیت زاده عنایت نیروهای مافوق‌الطبیعه به شخص صاحب «کاریزما» بوده است.

اگر بخواهیم پدیده کاریزما را در حوزه جامعه‌شناسی عمومی مورد بحث قرار دهیم، و به عبارت دیگر با این فرض که هیچ پدیده اجتماعی نمی‌تواند واجد علتی اجتماعی نباشد ب جستجوی علت وجودی کاریزما در میان سایر عناصر جامعه باشیم، آنگاه می‌توانیم در تجزیه و تحلیل‌های وبر به سطور کوتاهی بر بخوریم که او در طی آنها میکوشد تا منشأ اجتماعی کاریزما را تا حدودی روشن سازد، هر چند که در این مورد چندان قاطعیتی در سخن او نیست. مثلاً وبر معتقد است که ظهور رهبران و قدرتمندان «کاریزماتیک»<sup>۱</sup> با دوره‌های خاصی از تاریخ همزمان است. او این مردان را «رهبران طبیعی اوقات بحران» می‌خواند و می‌نویسد: «در لحظات پریشانی - چه روحی باشد، چه بدنی، چه اقتصادی، چه اخلاقی و چه سیاسی - رهبران طبیعی جوامع نه صاحب منصبان منتخب مردمند و نه کسانی که در زبان امروزی ما «حرفه‌ای» خوانده میشوند... بلکه این رهبران را باید در میان صاحبان قدرت‌های خارق‌العاده بدنی و ذهنی جستجو کرد، قدرت‌هایی که عموماً ما وراء‌الطبیعی بحساب می‌آیند.»<sup>۲</sup> به اعتقاد او تبعیت بی‌چون و چرای پیروان اینگونه رهبران

1- Charismatic

2- WME - III/2

خارق‌العاده از آنان نیز ناشی از «پریشانی و اشتیاق» مردم است.<sup>۱</sup>

نکته دیگر در مورد «کاریزما» اینکه وبر، برخلاف اصراری که دارد، بطور تلویحی نوعی «فلسفه تاریخ» را طرح کرده و اعتقاد دارد که کاریزما مهمترین منشأ مشروعیت تسلط فرد بر جامعه است، اما پس از مرگ یک رهبر کاریزماتیک مشروعیت جانشینان او، اگر قبول عام یابد، رفته‌رفته ماهیتی «سنتی» می‌یابد. ب عبارت دیگر، مشروعیت سنتی خود ناشی از وجود یک مشروعیت کاریزماتیک در لحظه‌ای از تاریخ جوامع است. اما اگر حکومت مشروع سنتی زمانی نتواند پاسخگوی نیاز جامعه به نظم باشد و آن «پریشانی» که گفتیم دیگر باره سر بر کشد آنگاه وضع پریشان جدید زاینده رهبران طبیعی جامعه و حکومت مشروع کاریزماتیک دیگری میشود. بدینسان در ذهن وبر و بطور تلویحی تاریخ مشروعیت حکومت‌ها در نوسانی دائمی بین «سنت» و «کاریزما» حرکت می‌کند، تا اینکه عاقبت جوامع به جهان نو پا می‌گذارند و مشروعیت سنتی و کاریزماتیک رافرو می‌نهند تا مشروعیت قانونی را جانشین آنها کنند.<sup>۲</sup> به یک تعبیر جوامعی که در آنها منشأ مشروعیت حکومت هنوز باسنت است و یا کاریزما هنوز به دوره تسلط منطق عینی معاصر پا ننهاده‌اند. از نظر وبر کاریزما، خاصیتی انقلابی و ضدنظام موجود دارد و از آن رو بظهور می‌پیوندد که جامعه در درون نظام موجود قادر نیست تا دیوارهای کهنه و پوسیده آن را از راه‌های سنتی و مستقر درهم شکند. کاریزما زاده سنت مستقر نیست، بلکه برضد آن عمل می‌کند و آن را

1- GMF - 249

2- BRM-326

یکی دیگر از خصوصیات مهم کاریزما، که ماکس وبر کمتر به آن پرداخته، عبارتست از قدرت آن در بهم ریختن نظم تقسیم وظایف رهبری و متمرکز ساختن انواع کارکردهای رهبری در وجود شخص کاریزماتیک. هر جامعه، در حالت عادی، از جنبه‌های مختلف دارای رهبران مختلفی است. مثلاً براحتی میتوان بین رهبری سیاسی با رهبری دینی و رهبری قضائی و رهبری جنگی تفاوت قایل بود. با ظهور رهبر کاریزماتیک این تفکیک‌ها از بین می‌رود و همه این انواع رهبری در وجود او متمرکز میشود. اما با مرگ او و آغاز فراگرد عادی شدن اوضاع بار دیگر این حوزه‌ها و جنبه‌ها از هم تفکیک شده و در هر زمینه رهبران خاص آن حوزه پیدا میشوند و بکار می‌آغازند.

سیر حرکت ظهوری رهبران کاریزماتیک مصادف است با تصرف يك يك مواضع رهبری سنتی در يك جامعه. مثلاً پیامبران، که از نظر وبر مهمترین نمونه‌های رهبری کاریزماتیک هستند، در آغاز بعثت خود با مقاومت همه صاحبان مناصب سنتی روبرو میشوند، اما همچنانکه دامنه نفوذ و تعداد پیروانشان فزونی می‌گیرد تک تک این مناصب را تصرف کرده و از آن خود می‌سازند. جادوگران نخستین کسانی که باید در برابر پیامبران قرار گیرند و شکست بخورند، آنگاه روحانیت مستقر است که با پیامبران بمبارزه برمی‌خیزد. در اینجا آن روحانیتی مورد نظر است که در واقع کل سیستم آموزش و فرهنگ جامعه را رهبری می‌کند. پیامبران این رهبری را از اینان نیز می‌گیرند. آنگاه دولتمندان از راه می‌رسند و جنگ پیامبران با آنان اگر به پیروزی انجامد - موجب میشود

که این رهبران کاریزماتیک منصب رهبری سیاسی و نظامی جامعه را نیز تصرف کنند. بدینسان اگر مبارزه رهبر کاریزماتیک قرین توفیق باشد او در طول زمان موفق میشود تا از همه جنبه‌ها و در همه زمینه‌ها رهبری جامعه را در دست گیرد.

حضرت محمد بن عبدالله (ص)، به لحاظ پیامبری خویش، در زمره مهمترین رهبران کاریزماتیک تاریخ قرار دارد. او «هدایت» مردم را نه همچون انقلابیون امروزی جهان، که بنا بر خواست و اراده نیروئی که خود را بنام «الله» به او معرفی کرده بود آغاز کرد و بدینسان از همان نخستین لحظات دعوت خویش واجد «کاریزما» بود. او با عالم «غیب» ارتباط داشت و ملک کبیر این عالم، که جبرائیل خوانده میشد، راه و رسم آن هدایت را بدو می‌آموخت. از لحاظ اجتماعی نیز زمینه برای ظهور يك چنین رهبری آماده بود. بهم خوردن مناسبات اجتماعی و شروع فراگرد پیدایش جامعه طبقاتی در عربستان، در هم ریختن نظم زندگی عشیرتی، ظهور انواع مالکیت‌های خصوصی و نظام برده‌داری، همه و همه نوعی پریشانی «اجتماعی - روانی» را بر جامعه عربستان مسلط کرده و درست در این هنگام بود که ندای رسالت محمدی از شهر مکه برخاست. تنها بیست و سه سال وقت لازم بود تا کاریزمای پیامبری همه سطوح و کارکردهای رهبری را در خود جذب کنند و محمد (ص) بصورت رهبر بلامنازع عربستان در آید و نخستین دولت اسلامی تأسیس گردد. برای مسلمانان او رهبر باطنی، ظاهری، قضائی، آموزشی و روحانی جامعه بود.

برای دانشجوی جامعه‌شناسی سیاسی که به مطالعه تاریخ اسلام

می پردازد همیشه این سؤال مطرح است که در برابر اصطلاح «کاریزما» کدام مفهوم اسلامی را می توان یافت. سخن بر سر ترجمه این کلمه به فارسی نیست، چرا که در آن صورت فارسی سره دارای اصطلاحی معادل «کاریزما» هست، و آن همان «فره ایزدی» است. بعبارت دیگر ما در ایران و در آئین های پیش از اسلام دارای چنین مفهوم معادلی بوده ایم. در حوزه نظر، فره ایزدی که از آن زرتشت بود بعدها به شاهان ساسانی منتقل شد و در اجتماع ساسانی شاهنشاه مظهر نیروهای زمینی و آسمانی و پیوندی میان ایزدان و آدمیان شد.<sup>۱</sup> پس هر آن رهبری که صاحب این فره باشد در واقع «رهبر فرهمند» است و رهبریش از نسوع «رهبری فرهمندان» بشمار می رود. اما در اسلام چه؟ مفهوم معادل «کاریزما» و «فره» در اسلام چیست؟ در این مورد هیچگونه تحقیق خاصی انجام پذیرفته است. شنیده شده که بعضی ها مفهوم معادل را در حوزه کلمات هم خانواده با «کرامت» جستجویی کنند، شاید از آنجا که بجای توجه به کارکرد «کاریزما» به نتایج آن توجه می کنند، که لااقل در مورد رهبران باطنی و پیامبران بصورت معجزه و کرامت و خرق عادت تجلی می کند. لکن در جامعه شناسی سیاسی مفهوم کاریزما پیش از آنکه از نقطه نظر اخیر مورد توجه باشد، به این خاطر طرح میشود که موجد و موجب برقراری رابطه «تسلط» بین رهبر و پیروان اوست. به عبارت دیگر کاریزما مفهومی است که در ظل آن این تسلط ممکن میشود. حال اگر در برقراری تسلط ظهور معجزه و کرامتی هم در کار باشد، این امر جنبه فرعی و عرضی دارد.

۱- شاهرخ مسکوب- مقدمه ای بر رستم و اسفندیار - ص ۱۸

پس در میان مفاهیم اسلامی باید در جستجوی مفهومی بود که رساننده معنای «تسلط» باشد.

این تسلط در اسلام، در همه اشکال خود، اگر دارای مشروعیت باشد، به «ولایت» تعبیر میشود (به فتح واو)، و معنای آن «نصرت و ربوبیت» است و کسی که صاحب اینگونه ولایت باشد «ولی» و یا «مولا» خوانده میشود. در اسلام «اکمل ولایات ولایت بساری تعالی نسبت به سلسله کاینات است. چه کافه ممکنات در تمام شئون و اطوار نیازمند بحق و مقهور اویند، و بهیچ وجه از حیث وجود استقلال ندارند و تقدم وجودی آنها به ذات پروردگار است...»<sup>۱</sup> و مقصود از ولایت در آیه «هنالك الولاية لله الحق»<sup>۲</sup> هم همین ربوبیت است.

اما این «ولایت» دو وجه «طبیعی» و «حادث» دارد. به عبارت دیگر در بعضی از موارد ولایت کسی بر دیگری امری طبیعی است، مثل ولایت پدر بر فرزند، و همینکه کسی صاحب فرزندی شد بطور طبیعی بر او ولایت دارد. اما اغلب این ولایت امری تفویضی است و در نتیجه جنبه حادث دارد. بعبارت دیگر در این مورد هنگامیکه سخن از ولایت کسی می رود لازم است منشاء تفویض این ولایت روشن و دلیل این ادعا معلوم باشد. مثلاً تسلط رهبر سیاسی یا مذهبی از نوع ولایت حادث است و در نتیجه میتوان از دلیل و منشاء تفویض آن پرسش کرد. پاسخ به این پرسش در واقع بیان نوع مشروعیت آن ولایت است. از آنجا که در اسلام ولایت اصیل و همیشگی و قدیم از آن خداوند است، همه انواع دیگر ولایات باید بصورتی مشروعیت خود را در اتصال با این

۱- سنکلیجی- عقود و ایفاعات - ص ۱۳۷

۲- سوره کهنف- آیه ۴۴

منشاء تفویض جستجو کنند. در ولایت طبیعی به لحاظ اینکه خداوند خالق کل ممکنات است این مشروعیت خود بخود وجود دارد و تفویض امر ولایت از طریق خلقت انجام پذیرفته است. اما در ولایت حادث باید همواره سلسله مراتب اتصال این نوع ولایت را با خداوند مورد پرسش قرارداد. در اندیشه قرآنی ولایت کلی از جانب خداوند به پیامبر تفویض شده است. دلیل آنهم وجود آیات متعددی است که بر این امر حکایت دارند، آیاتی که پیامبر را مسلط بر مردمان معرفی می کنند:

۱- انما ولیکم الله ورسوله، (سوره مائده - آیه ۵۵)

(بدرستی که ولی شما خداوند و رسول اوست.)

۲- النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم (سوره احزاب - آیه ۶)

(پیامبر بر مؤمنین بیش از خودشان تسلط دارد.)

بدینسان در اسلام ولایت الهی از طریق وجود پیامبر به روی زمین و بداخل جامعه منتقل میشود. پس بنا به تعریفی که درباره رهبری کاریزماتیک پیامبران کردیم روشن میشود که از لحاظ جامعه شناسی سیاسی ولایت پیامبر اسلام و تسلط او بر مردم نوعی ولایت و تسلط کاریزماتیک است. به عبارت دیگر هر کجا که ما سخن از «ولایت نبوی» میگوئیم در واقع به یکی از نمونه های رهبری کاریزماتیک اشاره می کنیم که در قالب پیامبر اسلام ظهور کرده است و در نتیجه میتوانیم «ولایت نبوی» را معادل اسلامی اصطلاح «رهبری کاریزماتیک» بدانیم. حال در صورتیکه در جستجوی معادلی اسلامی برای اصطلاح «کساریزما» باشیم میتوانیم در برابر آن «ولایت نبوی» را بگذاریم. بدینسان «نبی»

همان «ولی کاریزماتیک» خواهد بود، یعنی کسی است که صاحب «کاریزما» یا «فره» و یا «ولایت نبوی» است.

محمد (ص) از طریق ولایت نبوی بود که توانست وظیفه انقلابی خویش را به سامان رساند، همه تشکیلات جامعه عرب را درهم ریزد، و اساس اجتماع و امت اسلامی را فراهم آورد. در واقع این «ولایت نبوی» بود که به اعمال او مشروعیت و حقانیت می بخشید و رهبری او را در همه سطوح سیاسی، باطنی و روحانی مشروع میساخت.